

چندی بعد شیخ فضل الله نوری، رساله ای حاوی ۶۰ مسئله مورد سؤال خود را از میرزای شیرازی و پاسخهای او را بدانها در سال ۱۳۰۶ قمری در تهران چاپ و منتشر کرد که همسه آنها نموداری از محیط اجتماعی ایسران در دوران طلائی بیضه داران اسلام است. نمونه ای از این «استفتائات» شرعی چنین است: «... اما در جواب این سؤال که تشبه به غیرمذهب از بساب لباس و چقاره (سیگار) کشیدن تشبه است و بد است یا خیر؟ در حدیث است که مانند دشمنان من لباس نپوشید، و غذای دشمنان مرا نخورید، و به راه دشمنان من نروید، و بگذارید که دشمنان من همچنان دشمنان من باقی بمانند»^۱.

علیرغم این حدیث نبوی، در جریان بگیر و ببند عین الدوله صدها نفر از تجار و بازاریان و دکانداران به سفارت کفار رفتند و تا هنگامیکه مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را برای آنان نفرستاد در آنجا ماندند، ولی این پناه بردن به کفار نیز بنویسه خود فتوای یک بیضه دار دیگر شرع را پشتوانه خویش داشت، زیرا که سه نوشته پژوهشگر معاصر کتاب «شیعه در تاریخ اسلام»، این تحصن بدنبال آن آغاز شد که افزایش سختگیریهای عین الدوله توسط کارگردانان بازار به آیت الله بهبهانی که در آن هنگام در ابن بابویه بود اطلاع داده شد، و وی در پاسخ پیغام داد که: «استخاره کرده ام که پناه ببرند به سفارت انگلیس»^۲.

ماجرای انقلاب مشروطیت و قانون اساسی سال ۱۲۸۵ و متمم آن نیز، مانند ماجرای قرارداد نفتی داری، شناخته شده تر از آن است که در اینجا نیازی به توضیح بیشتر داشته باشد. فهرستی از مهمترین کتابهای مربوط بدین واقعه را در کتابنامه پایانی این کتاب خواهید یافت.

.....

حکومت سه ساله محمد علیشاه، جانشین مظفرالدین شاه،

۱ - از کتاب شیخ فضل الله نوری و تاریخ انحصار دخانیات، اراک، ۱۳۰۹

۲ - شیعه در تاریخ اسلام، نوشته ر.ن. بستن، فصلنامه ره آورد، شماره ۴۱، ص ۲۱

سراسر در مرگ و خون گذشت. محمد علی میرزا که از سمت مسادری نوه میرزا تقی خان امیرکبیر بود، تا هنگام درگذشت پدرش یازده سال را در مقام ولایت آذربایجان گذرانیده بود، و بهمین جهت تحت تأثیر خاص روسیه و قزاقهای آن بود. چند روز پس از مرگ مظفرالدین شاه در تهران تاجگذاری کرد، بی آنکه هیچیک از نمایندگان نخستین دوره مجلس شورای ملی را برای حضور در مراسم آن دعوت کرده باشد.

در آغاز کار، شاه تازه وفاداری خود را به قانون اساسی با قیود سوگند مورد تأکید قرار داد، ولی تنها چند روز بعد یک هیئت چهار نفری طرفدار رژیم استبدادی، امیر بهادر جنگ و مجلل السلطان و لیاخوف و شاپشال فرماندهان روسی قزاقخانه را به مشاورت شخصی خود برگزید و از همانوقت مبارزه ای، نخست در پرده و بعد آشکارا، از جانب وی برای سرکوبی نهضت مشروطیت آغاز شد. تسرور امین السلطان نخست وزیر مورد علاقه او توسط یکی از میلیون سرآغاز هرج و مرج و ناامنی شدیدی در نقاط مختلف کشور و بیش از همه در خود پایتخت شد، و چون در همان زمان به کالسکه خود شاه نیز بمب انداخته شد، وی تصمیم به انحلال مجلس با کمک قزاق های روسی گرفت، منتها برای اغفال نمایندگان مجلس و در عین حال تسکین افکار عمومی، شخصاً به پارلمان رفت و یکبار دیگر دست بسر قرآن گذاشت و به وفاداری خود به قانون اساسی و اصول مشروطیت سوگند خورد. با اینهمه چند روز بعد از آن، به تحریک وی و کارگردانی امیربهادر جنگ و لیاخوف تظاهراتی به رهبری شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه با شعار «ما دین نبی خواهیم مشروطه نمیخواهیم» ترتیب داده شد که بدنبال آن محله یهودیان تهران نیز غارت شد، و این منجر به بروز واکنش شدیدی از طرف آزادیخواهان شد که یک نیروی دو هزار نفری را برای پاسداری از مجلس و انجمن ها بسیج کردند. این بار نیز شاه قرآن مهر کرده ای را به مجلس فرستاد و متعهد شد که خواستهای آنان را در باره عزل امیربهادر و سلب اختیار از شاپشال و لیاخوف اجرا کند، و از آنها دعوت کرد که دوازده نفر از نمایندگانشان را با گرفتن تأمین جانی برای مذاکره در باره توافق به باغشاه نزد او

بفرستند، ولی در آنجا سربازان سیلاخوری و قزاقان همه آنها را بازداشت کردند و تنها یکنفر موفق به فرار شد و خبر این ماجرا را به مجلسیان رسانید. روز بعد (۲ تیرماه ۱۲۸۷) مجلس شورای ملی از جانب بریگاد قزاق به سرکردگی کلنل لیاخوف که از طرف ستاد ارتش روس در قفقاز برای این عملیات اختیار تام گرفته بود به تسوپ بسته شد. عده زیادی از نمایندگان کشته شدند و چند تن از آنان چون جهانگیرخان شیرازی مدیر صوراسرافیل و ملک المتکلمین دستگیر و به باغشاه برده شدند و در آنجا به قتل رسیدند. سید جمال واعظ (پسر محمد علی جمال زاده) موفق به فرار شد، ولی در نزدیکی بروجرد گرفتار و کشته شد. میرزا آقاخان کرمانی در باغشاه در حضور خود محمد علی شاه که چراغداری میکرد، بدست جلادی سر بریده شد. روز بعد لیاخوف با امضای خودش حکومت نظامی اعلام کسرد و محمدعلیشاه نیز چند ساعت بعد فرمانی در همین باره از جانب خود صادر کرد، و بدین ترتیب به عمر مشروطیت ایران پس از دو سال پایان داده شد.

در جریان سرکوبگری مشروطه طلبان بیرحمی ها و جنایت‌هایی بتمام معنی نفرت آور روی داد که نظیر آنها را تنها در تاریخ مغولان و در سالهای حکومت شاه اسماعیل میتسوان یافت. یکی از این جنایات، به روایت «شیعه در تاریخ اسلام» ابتکار امیر معزز گروسی فرمانده اردبیل بود که دستور داد میرزا محسن را که از رهبران آزادیخواهان بود توقیف کرده بینی او را سوراخ کنند و از آن ریسمان بگذرانند و او را چون شتر با این مهار در بازار بگردانند^۱.

از آن پس اختناق همه جانبه ای حکمفرما شد که اگر منطقه مقاومتی به وسعت چند صد مترمربع در سر پل تبریز به رهبری دو تن از مردم عادی این شهر، ستارخان و باقرخان، بصورتی کاملاً استثنائی باقی نمانده بود، تمام کشور در قلمرو استبداد نو قرار میگرفت. ولی بازستانی مشروطیت از همین کوی چند صد متری آغاز شد و این بار

بطور پیگیر به دیگر نقاط کشور گسترش یافت، و حتی قزاق های روسی نیز که این بار به بهانه کمک به دولت مرکزی در بندر انزلی پیاده شدند و بطرف رشت و قزوین و سرانجام تهران پیشروی کردند موفق به نجات محمد علیشاه نشدند. سرانجام پس از جنگی در نزدیکی پایتخت نیروهای مؤتلف ملی پیروزمندانه وارد تهران شدند و محمد علی شاه با اسکورت قزاقان روسی خود به سفارت روس پناه برد، و چندی بعد، پس از خلع از مقام سلطنت راه خارج از کشور را در پیش گرفت و دوران تبعید او در اودسا آغاز شد. شیخ فضل الله نوری مجتهد بزرگ تهران نیز به حکم محکمه در میدان توپخانه تهران به دار آویخته شد، و یک تلاش بعدی شاه مخلوع برای بازگشت مسلحانه به ایران نافرجام ماند.

آخرین پادشاه قاجار، احمد شاه، هنگام جانشینی پدرش، تنها ۱۳ سال داشت، بدین جهت اداره امور سلطنت تا هنگام رشد قانونی او به عضدالملک بزرگ خاندان قاجار و بعداً به ناصرالملک قراگوزلو محول شد. دوران پادشاهی احمد شاه شانزده سال بود (۱۲۸۸-۱۳۰۲) ، که میباید با توجه به هرج و مرج فراگیر سیاسی و اجتماعی و تحولات سرنوشت ساز بین المللی آغاز قرن بیستم، منجمله جنگ جهانی سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، آنرا از بدترین سسالهای تمام دوران قاجاریه بحساب آورد. جالب این است که بخش مهمی از تحریکات علیه او در نخستین سالهای پادشاهیش از جانب پسر تبعیدی وی محمد علیشاه انجام گرفت.

در طول سلطنت شانزده ساله احمد شاه، ایران ۱۶ کابینه وزیران بخود دید که عمر بعضی از آنها از سه ماه و چهار ماه فراتر نرفت. در سالهای جنگ اول جهانی، ایران علیرغم اعلام بیطرفی مسورد تجاوز نیروهای روس و عثمانی و انگلیس قرار گرفت و در پایان جنگ و یکی دو ساله بعد از آن عملاً بصورت یک کشور ملوک الطوائفی در آمد که در آن برای حکومت مرکزی ضعیف و مرعوب کشور جایی باقی نماند. نیروی نظامی این دولت مرکزی تنها مرکب از ۸,۰۰۰ قزاق در تهران و

۸,۰۰۰ ژاندارم در سراسر شهرستانها بود، در صورتیکه در همان هنگام پلیس جنوب که به رهبری افسران انگلیسی اداره میشد ۴۷ افسر بلندپایه و ۲۵۶ افسر جزء انگلیسی و هندی و ۱۹۰ افسر ایرانی آموزش دیده در مکتب انگلیسیها را در رأس خود داشت. بدنبال انقلاب کبیر اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه، روسها نخست ایران را ترک گفتند، ولی بعداً برای مقابله با خطر حمله انگلیسیها از راه ایران، بخشی از سربازان ارتش سرخ در شمال ایران پیاده شدند و قسمتی از گیلان را اشغال کردند، و در همان هنگام قوای نظامی دولت انگلستان به فرماندهی جنرال ونسترویل از عراق وارد کرمانشاه و همدان شدند و تسا آذربایجان و باکو پیش رفتند و بخشی دیگر از قوای انگلستان نیز از افغانستان به خراسان تاختند با این هدف که متصرفات روسیه در شمال ایران و آسیای میانه را زیر نفوذ و حمایت خود درآورند.

مرحله بعدی ایسن زورآزمایی سیاسی، انعقاد قرارداد تحت الحمایگی ایران میان انگلستان و دولت وثوق الدوله نخست وزیر وقت ایران در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۹۸ شمسی) بود که بر اثر مقاومت شدید مجلس شورای ملی ایران و حمایت سیاسی امریکا و فرانسه از ایران در صحنه بین المللی، ناموفق ماند و سرانجام در دوران نخست وزیری حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ملغی شد.

احمد شاه اصولاً خود علاقه ای به سلطنت، آنهم در شرایط بسیار دشواری که در سالهای پادشاهی او کشورش از سر میگذرانید نداشت، و احتمالاً تنها هدفی که از تصدی این مقام داشت این بود که هر قدر بتواند پولی برای خود فراهم آورد تا بتواند روزهای مطلوبی را در سوئیس و فرانسه بگذراند. بدینجهت تا آنجا که ممکن بود در مسئولیتهای مملکتی به بهانه اینکه شاه مشروطه است دخالتی نمیکرد و با مردم خود نیز تماسی جز در حد ضرورت نداشت و حتی، چنانکه نوشته اند، فرامین مختلف را با دستکش امضا میکرد تا میکرب وزیران یا خدمتکاران او بدو سرایت نکند.

در باره علاقه خاص احمد شاه به ثروت اندوزی، گزارشهای جالبی در خاطرات دولتمردان و مسئولان حکومتی آن زمان میتوان یافت که

یکی از جالبترین آنها نوشته اعلم الدوله پزشک مخصوص او است:

«رئیس الوزرای ایران در آن تاریخ مرحوم مستوفی الممالک بود. وی با تمام قوای حکومتی که در اختیار داشت میکوشید تا جلو محتکران بی مروت پایتخت را سد کند، و برای انجام این منظور حتی حاضر شده بود که اجناس موجود در انبارهای آنها را به قیمت عادلانه بخرد و در دسترس مردم گرسنه تهران بگذارد. در جزو کسانی که مقدار زیادی گندم و جو انبار کرده بودند خود احمد شاه بود. مستوفی الممالک آماده بود گندم و جو احتکاری شاه را با سود مناسب بخرد، ولی احمد شاه زیر بار نصیرفت و میگفت که بهیچوجه کمتر از قیمتی را که به سایر محتکران پایتخت پرداخت میشود قبول نخواهد کرد. مستوفی الممالک بناچار از مرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ که در آن تاریخ از طرف دولت مأمور خرید آرد و غله برای دکانهای نانوائی پایتخت بود کمک خواست، و وی چندین بار با احمد شاه ملاقات کرد و ساعتها با او چانه زد. سرانجام بسا عصبانیت از شهریار محتکر سنوال کرد: اعلیحضرتا، آنروزی را که تازه سن قانونی سلطنت رسیده و برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی تشریف آورده بودید بخاطر دارید؟ آنروز خداوند قادر متعال را گواه گرفتید که همیشه حافظ حقوق و آسایش ملت ایران باشید. آیا مفهوم سوگنسد آنروزی اعلیحضرت همین است که مردم تهران امروز از گرسنگی در کویها و برزنها بیفتند و انبارهای سلطنتی از آذوقه و مایحتاج آنها پر باشد؟»

بدبختانه این یادآوری عبرت انگیز تأثیری در وجود شاه نبخشید، بطوریکه مرحوم شاهرخ ناگزیر شد موجودی انبار سلطنتی را بهمان قیمتی که دلخواه شاه بود بخرد و پول آنرا بپردازد. خلاصه کلام اینکه احمد شاه در عرض آن چند سالی که پادشاه ایران بود هدفی جز جمع آوری مال نداشت و یک ساعت عیش در مونت کارلو و سواحل مدیترانه را بر سلطنت و سعادت ایران ترجیح میداد^۱.

۱ ... دکتر خلیل خان ثقفی اعلم الدوله، طبیب مخصوص دربار قاجار در زمان احمد شاه، در کتاب مقالات گوناگون، چاپ تهران، ۱۳۲۲، ص ۱۱۲

در همین باره در کتاب مفصل «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» مهدی ملکزاده چنین می‌توان خواند:

«در اندک مدتی کار بجائی کشید که شاه حتی فرامین سلطنتی مربوط به انتصابات را هم بی‌اخذ رشوه امضا نمی‌کرد. برای تعیین حکام و استانداران کشور و صدور فرمانهای لازم به اسم آنها علناً رشوه می‌خواست و غالباً به دولتهای وقت فشار می‌آورد تا اشخاصی را که مورد توجه خودش بودند (و پول پیشکش لازم را پرداخته بودند) به مقامات مهم مملکتی منصوب دارند. حتی به جد خود کامران میرزا که او را والی خراسان کرده بود پیغام داد که نیرالدوله برای احراز همین پست یکصد و پنجاه هزار تومان پیشکش تقدیم میدارد. در مورد شما این مبلغ را به یکصد هزار تومان تخفیف میدهم، ولی اگر از پرداخت آن استنکاف کنید حکومت خراسان را به نیرالدوله تفویض خواهم کرد»^۱.

در نتیجه این رشوه خوارها و سوء استفاده‌ها، در عرض چند سال احمد شاه دارای چندین میلیون تومان پول نقد (به نرخ آن زمان) شد که همه را در بانکهای اروپایی سپرده گذاشت، و مقداری هم ده و ملک زراعتی خرید، که غله حاصل از این املاک را انبار میکرد و در مواقعی که قیمت جو و گندم بالا میرفت به قیمت گران می‌فروخت. احمد شاه بدرجه‌ای در این کار جسارت یافته بود که مردم تهران او را «احمد علاف» لقب داده بودند^۲.

با اینهمه، افشاگریهایی بمراتب شگفت‌انگیزتر و غیرمنتظره‌تر از این را در بخشی از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان میتوان یافت که به سنت معمول این وزارتخانه پس از گذشت سی سال و گاه بیشتر، در دسترس مراجعه عمومی گذاشته میشود، و شماری از آنها در سال ۱۳۵۳ توسط دکتر جواد شیخ الاسلامی استاد دانشگاه

۱ - دکتر مهدی ملکزاده، در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، جلد هفتم، چاپ

تهران، ۱۳۳۵، ص ۴۰۴

۲ - همانجا، ص ۴۰۶

تهران، با عنوان اسناد منتشر شده دیپلماسی بریتانیا در کتاب «سیمای حقیقی احمد شاه قاجار» به چاپ رسیده است. دو سند از این اسناد، مربوط به گزارشهای محرمانه وزیرمختار بریتانیا در ایران به لرد کرزن وزیر امور خارجه وقت انگلستان، چنین است:

«... پس از اینکه شاه در این ملاقات پیشنهاد مرا دائر بر انتصاب سپهدار رشتی که مورد نظر ما بود بجای مشیرالدوله به ریاست وزرائی قبول کرد، مدتی در باره ترکیب آینده کابینه با هم تبادل نظر کردیم. البته قبل از اینکه سپهدار را برای جانشینی مشیرالدوله به شاه پیشنهاد کنم با خود او تماس برقرار کرده و از وی تعهد گرفته بودم که پس از روی کار آمدن درست طبق همان سیاستی که من پیشنهاد خواهم کرد عمل کند. قرار است شاه را فردا دوباره ببینم»^۱.

«در ملاقات امروز با شاه، وی به من گفت که مشیرالدوله استعفای خود را تقدیم کرده و بهتر است تصمیم دولت ایران دائر بر عزل افسران روسی (که روز قبل در باره آن توافق کرده بودیم) به وسیله سردار سپهدار رشتی رئیس الوزرای جدید به اطلاع روسها برسد. من این نظر را علی الاصول تصویب کردم، ولی گفتم که بهتر است ایشان کمی دست نگاه دارند تا قبلاً من با ژنرال آیرنساید در این باره تماس بگیرم. اعلیحضرت بمن خاطر نشان کرد که با این ترتیب اکنون دیگر وی پشتیبانی بجز ما انگلیسها ندارد، و امیدوار است که وی را تنها و بی یاور به کام حوادث ناگوار نسپاریم. در تعقیب این اظهار، وی گفت که در مقابل امتیاز بزرگی که در حق ما نائل شده، یعنی یکی از رجال عالیمقام مورد اعتماد خود را برای اثبات اخلاص و حسن نیست خود نسبت به انگلستان از کار برکنار کرده است، دو فقره تقاضا دارد: یکی اینکه حقوق ماهانه او را که مدتی است قطع کرده ایم براساس همان

۱ - نورمن وزیر مختار انگلستان در ایران، در گزارش محرمانه به لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیای کبیر، سند محرمانه شماره ۵۶۹، مورخ ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ در «مجموعه اسناد دیپلماسی بریتانیا». نقل از کتاب «سیمای حقیقی احمد شاه قاجار» نوشته دکتر جواد شیخ الاسلامی استاد دانشگاه تهران، چاپ تهران، ۱۳۵۳.

توافق سابق (پانزده هزار تومان در هر ماه) دوباره برقرار کنیم و مبالغی را نیز که از بابت اقساط پرداخت نشده ماههای قبل جمع شده است یکجا بپردازیم. البته من این تقاضا را طبق دستوری که سابقاً از آن جناب دریافت کرده بودم رد کردم، ولی شخصاً بر این عقیده ام که از نظر حفظ مصالح بریتانیا در ایران رنجاندن شاه بخاطر این مبلغ جزئی صلاح نیست، مخصوصاً با توجه به اینکه به تاریخ گشایش مجلس تقریباً یکماه بیشتر نمانده است، و پس از افتتاح مجلس و تصویب قرارداد، دیگر ما هیچگونه تعهد مالی در قبال او نخواهیم داشت...

تقاضای دوم احمد شاه این بود که به او اجازه دهیم برای شش ماهی به اروپا برود، زیرا روحاً خیلی خسته شده است، و به تجویز پزشکانش چنین مسافرتی برای اعاده سلامتی او مطلقاً ضروری است»^۱.

شصت سال بعد از این ماجرا، سفیر دیگر انگلستان در ایران، مؤلف دو کتاب جالب «انگلیسها در میان ایرانیان» و «ایرانیان در میان انگلیسها» توضیحات بیشتری در همین باره داده است:

«پیروزی متفقین در سال ۱۹۱۸ انگلستان را در خاورمیانه موقعیت بسیار ممتاز و مستحکمی بخشید، بخصوص در ایران که پس از انقلاب روسیه تزاری میدان بکلی برای انگلیسها خالی گذاشته شده بود. از اواخر سال ۱۹۱۸ دولت بریتانیا سالانه ۳۰ میلیون لیره در ایران خرج میکرد که از این پول قسمتی هزینه نیروهای بریتانیا در ایران بود و قسمت دیگر عنوان کمک به تأمین بودجه دولت ایران و ارتش ناچیز آن یعنی هنگ قزاق را داشت که پیش از آن روسها مسئول اداره آن بودند. اضافه بر آن، از ماه اوت ۱۹۱۸ ببعد دولت انگلستان ماهانه ۱۵,۰۰۰ تومان (بین پنج تا شش هزار لیره) به شاه جوان مقرر می‌داد، با این توافق ضمنی که ایسن پول تا وقتی داده شود که

۱ - از گزارش محرمانه تلگرافی «نورمن» وزیر مختار انگلستان در ایران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان، سند محرمانه شماره ۵۷۰، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰، «مجموعه اسناد محرمانه دیپلماسی بریتانیا»، نقل از همان کتاب.

وثوق الدوله رئيس الوزرای انگلیس دوست ایران بر سر کار باشد. وثوق الدوله باتفاق دو وزیرش نصرت الدوله و صارم الدوله کلیدهای اصلی اجرای سیاست های انگلستان در ایران بودند^۱.

دوران ۱۳۵ ساله حکومت قاجاریه، دوران اوج قدرت مثلث سنتی «حکومت، بازار، روحانیت» بود که حاصل طبیعی آن انحطاط فراگیر جامعه ایرانی و سقوط آن در همه زمینه های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود. این انحطاط از آن جهت از همه دورانهای انحطاط گذشته بدفرجام تر و دردناکتر بود که جهان غرب درست در همین سالها با شتابی روزافزون به سوی پیشرفتی بیسابقه در همه این رشته ها گام برمیداشت، و بدین ترتیب هر روزی که میگذشت فاصله ایران را در این راستا با جهان مسترقی بیشتر میکرد. ولی، اضافه بر اینهمه، دوران قاجار شاهد ورود عامل تازه نفس و نسیرومند دیگری نیز به صحنه سرنوشت ایران بود که در دورانهای صفوی و افشار و زند تقریباً نشانی از آن دیده نمیشد، و آن استعمار بود که به تعبیر علی شریعتی، مثلث «استبداد، استثمار و استحمار» را با ضلع چهارم «استعمار» بصورت مربع درآورد، هر چند که در عمل تقریباً همیشه این استعمار در جای خود حکومت می نشست، و در چنین موارد عموماً دست در دست «روحانیت مبارز» داشت.

در باره نقش سیاست بریتانیای کبیر و رابطه دائمی آن با روحانیون متنفذ ایران در قرن نوزدهم و بیستم، آنقدر بررسی و تحقیقی شده است که در اینجا نه امکان نقل آنهاست و نه اصولاً احتیاجی بدان هست. اگر خواسته باشید در این باره اختصاصاً مطالعه کنید مدارکی را از قبیل تاریخ هشت جلدی «روابط سیاسی ایران و انگلیس» تألیف محمود محمود، «دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران» تألیف خان ملک ساسانی، «حقوق بگیران انگلیس در ایران» تألیف اسمعیل راین، و خاطرات و یادداشتهای مخبرالسلطنه هدایت، حاجی سسیاح،

۱ - Sir Denis Wright، سفیر پیشین انگلستان در ایران، در کتاب *The Persians amongst the Englishs*، چاپ لندن، ۱۹۸۶، ص ۲۰۵

عبدالله مستوفی، ایران و مسئله ایران لرد کرزن را بسیار جالب خواهید یافت.

آنچه در این مورد بطور خلاصه در اینجا میتوان گفت، تذکر این واقعیت است که براساس اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان که قسمتی از آنها عیناً در کتاب «حقوق بگیران انگلیس» اسمعیل رائین نقل شده اند، کنسول انگلستان در کربلا در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۲۸ هجری هر سه ماه یکبار ۳۰,۰۰۰ روپیه بعنوان حقوق ماهانه به عده ای از روحانیون شیعه مقیم نجف و کربلا و خود ایران پرداخت میکرد، و این مأموریت از سال ۱۳۱۸ به بعد به کلنل نیومارچ سرکنسول انگلستان در بغداد محول شد. بموجب همین اسناد از جمله دریافت کنندگان این وجوه در نجف ملا کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، شیخ ابوالحسن شوشتری، شریعت اصفهانی، شیخ محمد مهدی کشمیری، شیخ مهدی بن شیخ اسدالله، شیخ حسن صاحب جواهر، سید محمد بحرالعلوم، سید ابوتراب خوانساری، سید ابوالقاسم شکوری، و در کربلا شیخ حسین مازندرانی، مولوی سید کلب باقر هندی، سید مرتضی واحدالعین، سید سبط حسین، سید محمود کاشی، سید محمد باقر طباطبائی، سید جعفر طباطبائی، شیخ هادی اصفهانی، سید محمد باقر بهبهانی و شیخ علی یزدی بودند. حقوق و مقرری این مجتهدین توسط کلنل نیومارچ پرداخت میشد که از جانب سر آرتر هاردینگ وزیر مختار انگلستان در ایران مأمور اینکار شده بود. خود سر آرتر هاردینگ در کتاب خویش در این بساره مینویسد: «اختیار تقسیم وجوه موقوفه «اود» در دست من حکم اهرمی را داشت که با آن میتوانستم همه چیز را در ایران و بین النهرین بلند کنم و هر مشکلی را از میان بردارم»^۱.

در ارتباط با این موقوفه «اود» لازم به توضیح است که در سال

۱ - Sir Arthur Harding در کتاب A Diplomat in East، لندن، ۱۹۲۸، ص ۴۲۳؛ اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، ص ۳۶۲؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان، تألیف محمود محمود، ج ۶، ص ۱۷۴۲-۱۷۴۷

۱۸۵۶ (در دوران سلطنت فتحعلیشاه در ایران) راجه نشین قاضی الدین حیدر در هندوستان توسط دولت انگلیس برچیده شد. این سلطان که آیین شیعه داشت مبالغ زیادی را بنام موقوفات اود (نام منطقه زیر حکومت خود) وقف کرد که بعد از او منافع آن به مستمندان شیعه نجف و کربلا تخصص داده شود. ولی پس از آنکه این سلطان مرد و اداره امور راجه نشینی او مستقیماً به حکومت مرکزی هندوستان محول شد، دولت انگلیس امتیاز استفاده از این موقوفه را به نماینده سیاسی خود در بغداد واگذار کرد و بدین ترتیب اینکار عملاً در دست سر آرتر هاردینگ وزیر مختار انگلستان در تهران قرار گرفت که مسئول اجرای سیاست تماس با کارگردانان روحانیت شیعه در عراق و ایران بود.

موقوفات دیگری نیز بود که از آنها برای پرداخت مقرری به روحانیون و سیاستمداران استفاده میشد، و همه آنها در اختیار «رئیس الخلیج» بود. این عنوانی بود که در محل به نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس داده شده بود و تا قبل از تقسیم هند و پاکستان سرکنسول انگلیس در بوشهر این سمت را داشت، ولی بعداً رئیس الخلیج مقیم بحرین شد.

در روزهای حمله نظامی مشترک نیروهای انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی به ایران (در سوم شهریور ۱۳۲۰) جلسه ای سری به ریاست سفیر وقت انگلستان در ایران، در سفارت آن کشور در تهران واگذار شد که بعداً یکی از حاضران آن خاطرات خود را در باره مذاکرات این جلسه منتشر کرد. بموجب این افشاگری، سفیر انگلیس در این هنگام نیز همچنان بر وجود «دوستان خوبی» که دولت متبوع او در سازمان روحانیت شیعه دارد تأکید گذاشته است:

«در ایران علاوه بر نیروها و سازمانهایی که مورد بحث قرار گرفت سازمان مؤثر و کاملاً متنفذ دیگری هم وجود دارد که از تمام منابع قدرت در این کشور قویتر و از لحاظ ما نیز مورد اعتمادتر است، و این سازمان «روحانیت شیعه» است که خوشبختانه ما در میان آنها دوستان خوب و نزدیکی داشته ایم و داریم. این نیرو میتواند

همیشه در ایران کارآمد باشد و هر وقت که لازم بشود بر نیروهای دیگر از قبیل دربار و دولت و ارتش نیز اثر بگذارد و در صورت نهایی با سلاح «جهاد» هر مشکلی را حل کند... مهم این است که توقعات این افراد هم از ما زیاد نیست، هر وقت لازم باشد میتوانیم آنها را وارد صحنه کنیم و هر وقت هم ضروری بدانیم میتوانیم آنها را ساکت کنیم و به خانه هایشان بفرستیم»^۱.

.....
در صفحات گذشته، بخشی از آنچه را که صاحب‌نظرانی چند در دورانهای پادشاهی فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار در ارتباط با زندگی واقعی روحانیون قدر اول آن سالها و ثروت اندوزیهای بیحسابشان نوشته بودند، خواندید. برای روشن شدن این واقعیت که در سالهای بعد از آن نیز، علیرغم همه تحولات و همه گفتگوهای مریوط به اصلاحات و آزادی و تجدد عملاً هیچگونه تغییری در ماهیت «روحانی» بیضه داران اسلام نواب محمدی روی نداد، بد نیست گزارشهایی چند از صاحب‌نظرانی دیگر را نیز در ارتباط با سالهای سلطنت پادشاهان بعدی قاجار، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه و احمد شاه، بخوانید:

«به ابراهیم آباد که رسیدیم همه صحبت از ملک بسزور بردن و ناحق گرفتن و مال یتیم خوردن جناب مستطاب ابوالارامل والایتام حجت الاسلام آقای حاجی آقا محسن سلمة الله تعالی مجتهد عراقی (اراک) بود. پرسیدم: این اربابهای خدانشناس که نان رعیت را در این سال قحطی از خودش مضایقه میکنند کدامند؟ گفتند در عراق (اراک) اربابی بزرگتر از حاجی آقا محسن نیست که صد پارچه ملک ششدانگی دارد غیر از آنچه شریک است به امید تصاحب تمام ملک. این حجت الاسلام که نود سال دارد و بقول خودش یک پشایش در این

۱ - سفیر انگلستان در جلسه سری سفارت انگلستان در تهران در مهرماه ۱۳۲۰، از خاطرات رالف مک‌گریج، نقل از کتاب اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۴۲

دنیاست و یک پا در آن دنیا، سالی ۲۵۰,۰۰۰ خروار گندم ضبط انبار دارد که از قرار نان یک من دو قران و خرواری بیست تومان، بیست و پنجهزار خروار یک کرور تومان میشود. و خودش گفته است که دویست هزار تومان هم نقدی املاک و اجازه مستغلات شهری دارد، و پنجهزار تفنگ «مکنز» با فشنگ دارد و سه هزار سوار تفنگچی در املاکش حاضر دارد. زیاده از سی نفر هم زن دارد. عجب این است که میگویند پدر مرحوم این جناب حاجی آقا محسن فقط یک قطعه زمین کوچکی داشته که سالی هفده من گندم حاصل آن بوده است. باقی این مکنت را جناب آقا از مال حلال جمع فرموده اند، یعنی یک خدای استغفرالله ظالمی از گلوی چند هزار نفر مظلوم گدا و گرسنه بریده و به جناب آقا داده و هر چه جناب آقا شب و روز و نصف شب مناجات کرده است که ای خدای بزرگ، من این همه مال دنیا را میخواهم چه بکنم، و حال آنکه جد من پیغمبر آخرالزمان هیچوقت زیاده از قوت یکروزه نداشت؟ و نابودی این همه مردمان نسا دار گدای لخت و گرسنه آیا سزاوار عدل تست؟ و آیا حق است که به من اینهمه گندم بدهی و برای اینکه گرانتر بشود سه چهار سال آنها را روی هم انبار کنم و ندانم با اینهمه پول چه کنم؟ ولی خداوند عادل با زبان بی زبانی میفرماید: تو نمیدانی، من یک دوستی مخصوص با تو دارم که نظیر آنها با اجدادت محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب نداشتم، آنها را فرستادم تا با این جنگها و کشته شدنها و زخم ها مردم را مسلمان کنند، تا این مردم با مشقت برای تو زراعت کنند و اگر در کار کوتاه بیایند آنقدر در حبس نگاهشان داری که بمیرند. آنوقت جناب آقا با شنیدن این فرمایش الهی به سجده افتاده هفتاد مرتبه «یاغنی یاغنی» میگوید، و تازه بیادش می افتد که در مطبخ حضرت امام حسن هم چهار صد هاون طلا بوده است، یا آنکه حضرت مولی الفقرا انگشتر یاقوتی داشته هفت کرور قیمتش بوده است»^۱.

«پنجشنبه ۲۳: صبح حجت الاسلام آقا علی پسر جناب

مستطاب ابوالارامل والایتام آقا حسین عمو سلمة الله تعالی آمدند. بعد از تغمّزات فرمودند: شما مصلحت این مسردم را نمیدانید، باید حتماً قیمت گندم و نان را آزاد کنید. هر چه التماس کردم که آقا جان این چه تکلیفی است که میکنید؟ چطور با این مقام روحانی راضی میشوید که یکنفر فقیر یا فعلسه که روزی یک قران اجرت دارد و عیالوار است و باید یک من نان بخورد امروز که گندم دو تومان است و نان منی یک قران، کسب یا فعلگی او کفاف میکند، اگر نان منسی دو قران باشد مسلماً نصف عیال او گرسنه خواهند بود. مگر شما اولاد پیغمبر نیستید؟... هر چه کردم بخرجش نرفت. گفت باید حکماً امروز اعلام شود که گندم بکلی قیمتش آزاد است و نام هم بهر قیمت که نانوا میخواهد بفروشد. گریه هم کردم بخرجش نرفت، از رفتار پیغمبر با محترکین و کردار مولی علی با اغنیا آنچه در خاطر داشتم گفتم. ادا حرف آقا تغییر نکرد و آخر حرفش این بود که اگر گندم را خرواری پنجاه تومان میخرید میفروشم. آنوقت هر قدر گندم بخواهید به ششهر میآورند»^۱.

«امروزه روحانیون هر یکی خود در مقسام امیرالامرای ملت هستند. کسب و تجارت آنها، فلاح آنها، خوردن خون و گوشت یک مشّت رعیت بی صاحب و بی پناه است. جناب مجدالاسلام نایب مناب پیغمبر اکرم کالسکه چند اسبه سوار میشود، عمارتهای رفیع و زنان متعدد دارد، هر کدام از آقازادگانش به فراخور متاع دکانداری پنج نفر عیار طرار به اسم محرر دارد. خرج آن دستگاه محترم را از مال مسلمانان بیچاره به واسطه احکام باطله و تصرف در امسوال صغیر و کبیر و ظلم و تعدی در حق عموم برنا و پیر مینماید»^۲.

«این جماعت عمامه بسر همه جا را پر کرده اند و کسی نمیداند کدام یک از آنها فهم و سواد دارد و کدام ندارد. همه نام شیخ و آخوند

۱ - همانجا، ص ۷۸

۲ - سرجان ملک، سفیر ایران در انگلستان، در گزارش محرمانه از مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، نقل از کتاب «آخوندیسم»، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۴۱

و حجت الاسلام دارند. اینها کاری جز این ندارند که با اسم شریعت هر چه میخواهند بکنند. برای یکی سند میسازند، یکی را مدعی و دیگری را مدعی علیه میکنند. وکیل میشوند. شاهد میشوند. جرح میکنند. تعدیل میکنند. مؤمن میسازند. تکفیر میکنند. کی جرئت دارد که بگوید آقا دروغ میگوید، زیرا فوراً معلوم میشود که گوینده یا بسابی است یا رشوه گرفته است، و بیرق واشریعتاً بلند میشود. به آنها ایراد میگیری، میگویند ایراد به مجتهد جایز نیست. تکذیب میکنی، مثل این است که خدا و پیغمبر را تکذیب کرده ای. میگوئی مسئله چنین نیست، میگویند فلان عالم نوشته در فلان کتاب و چنین است. میگوید مجتهدم و رأی رأی خودم است. به هیچ آخوند گردن کلفت نمیتوان گفت مجتهد نیست، عادل نیست، زیرا او هم جمعی قلقماق بنام طلبه دارد که هر چه میخواهد میکنند. بسیاری از حکام از میان اینان چند نفر بی دیانت را برگزیده و نوشته های او را اجرا میکنند، و در عوض آن آخوند هم هر چه میل حاکم باشد مینویسد و با هم شریک غارت مال مردم میشوند»^۱.

«بدبختانه در این فضای دلکش ایران حالات انسانهای بیچاره دل را تنگ میکند و غم را چون سیل میآورد... گرد اندوه بر روی همه نشسته، رنگها زرد، بدنها لاغر، لباس و بدن کثیف و چسبک، جبهه ها پرچین، چشم ها بر زمین، لبها آویخته، گویا بغیر حالت گریه و نوحه ندارند و خرمی از این مملکت بار بسته است»^۲.

«از اول ماه محرم در خان والده (مرکز ایرانیان در استانبول) چادر بزرگی بر پا میشد که در آن شبها روضه میخواندند و دسته های سینه زنی با علم و مشعل آمد و شد میکردند و در روز عاشورا نزدیک غروب آفتاب کفن پوشیده و قمه میزدند. در شهر استانبول که دروازه اروپا و آسیا بود و از همه ممالک در آن جمع بودند این ترتیب عزاداری اسباب تماشا بود، بطوریکه از اغلب جاهای دوردست برای این

۱ - خاطرات حاج سیاح، تهران، ۱۲۵۹، ص ۲۴۹

۲ - همانجا، ص ۱۶۴

نمایش قمه زنی به استانبول می‌آمدند که این نحوه عزاداری ایرانیان را ببینند و این موضوع برای ایرانیان متجدد ساکن استانبول بسیار ناگوار بود، بطوریکه وقتی در اوایل جنگ جهانی اول دولت بخاطر جمع آوری اسلحه قمه های ایرانی ها را ضبط کرد آنها از این بابت خوشحال شدند، ولی بمحض پایان جنگ دوباره به تحریک آنها تیکه همیشه احساسات مذهبی مردم را وسیله استفاده های سیاسی یا مالی خود قرار میدهند این بازی شروع شد، منتها این بار اداره استانبول بدست پلیس متفقین بود. اشخاصی معین سردسته های اصناف را جمع کرده از بیکی شیعیان نالیده و به آنها عبا و قبا وعده کردند که بساط قمه زدن را فراهم کنند. روز نهم محرم از سفارتخانه های خارجی تلفنهای متعددی به سفارت ایران کردند که خواهش مندیم در نمایش امشب برای ما جا معین کنید. معلوم شد سفرای سابق ایران در شب عاشورا در خان والده برای سفارتخانه های بیگانه جا معین میکرده اند که قمه زدن را بخوبی ببینند. در این بین پیشخدمت آمد که نایب سفارت امریکا کار لازمی دارد. وقتیکه آمد، بعد از تعارفات پرسید: «امشب ایرانی ها کجا سرشان را میشکنند؟» گفتم: «نمیدانم». با تعجب گفت: «مگر به سفارت اطلاع نمیدهند؟» گفتم: «خیر، چون این یک موضوع مذهبی و خصوصی است». وی دوباره گفت: «چطور ممکن است مردم یک ملت متمدن در مملکت بیگانه خون خودشان را بی اطلاع سفارتشان بریزند؟» در این ضمن زنگ تلفن متصل از طرف سفارتخانه های مختلف صدا میکرد. یکی میپرسید: ایرانیها امشب کجا سرشان را میتراشند؟ دیگری میپرسید: کجا سرشان را میشکنند؟ سومی جویا میشد که کجا کفن میپوشند؟ و در همین ضمن نمایندگان قمه زنها می‌آمدند که شنیده ایم بقصد مخالفت با اسلام فرموده اید عزاداران حسینی قمه نزنند؟»

* * *

۱ - خان ملک ساسانی: یادبودهای سفارت من در استانبول، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۰۷-۱۱۱

فصل حاضر را با نقل ارزیابی صاحب‌نظری ناشناس پایان می‌دهم که از نظر من میتوان آنرا یکی از گویاترین تحلیلهای مربوط به ایران پایان عصر قاجار دانست. این ارزیابی مربوط به یک رساله خطی و بی امضا با عنوان «سیاست روس و انگلیس در ایران» متعلق به کتابخانه ملی ایران است که در دهه دوم قرن بیستم همراه با کتاب تاریخ روابط ایران و ناپلئون ترجمه و تألیف عباس میرزا اعتضادالدوله در مطبعه جبل‌المتین بچاپ رسیده و بعداً در سال ۱۳۶۳ در تهران تجدید چاپ شده است:

«اهل ایران نه همدستی و اتحاد دارند، نه وطن پرستی و مملکت دوستی. ترک، کرد، عرب، ارمنی، یهودی، نه هم مذهبند و نه هم خیال. با هم دشمنند و به خرابی مملکت کوشش میکنند. دولت از شدت بی نظمسی و ضعف قدرت مطیع کردن اهالی را ندارد. حکومتخانه ها، وزارتخانه ها و سایر شغل ها و مناصب به حراج فروخته میشود. نوکرها خیانت به اربابشان کرده مالش را میدزدند و آنوقت در خارجه همدیگر را بروز داده پرده از روی رذالت و خیانت خودشان برمیدارند. برای تصرف ایران لشکرکشی لازم نیست، مملکت پارچه پارچه پیشکش میشود... واقعاً ایرانی ها راه را به روی انگلیسها و روسها سد نکرده اند، بلکه خلاصی موش محض مدافعه گریه است... ایران که متصل بواسطه بی نظمی تسنزل میکنند و خرابیش بیشتر میشود، مثل گوسفندی است که به پای خود زیر چنگال گرگ میرود. در سنه ۱۱۳۶ (قمری) روس ها از قفقازیه تا رود اترک را متصرف شدند. در سنه ۱۲۱۷ جنگ دیگری شد که در آن فتحعلیشاه گرجستان را به روسها پس داد و قشون ایران مغلوب شد و فتحعلی شاه نیز بعد از آنکه حمایت از انگلیسها ندید خود را به ناپلئون اول سپرد. از ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۴ صاحب‌منصب های فرانسه کوشش کردند بلکه نظمسی به قشون ایران بدهند، ولی ناپلئون بواسطه پیمان تیلسیت نقض اتحاد با فتحعلیشاه کرد. یک وزیر مختار از انگلستان مستقیم به ایران فرستاده شد، ولی فتحعلیشاه کمک مؤثری از انگلیسها نیز ندید. به زودی با امضای صلح گلستان، داغستان و شیروان و گرجستان و

منگولی را به روسها سپرد و در همین عهدنامه متعهد شد که در دریای مازندران کشتی جنگی نداشته باشد. در ۱۲۴۴ بعد از جنگ دیگر و شکستهای دیگری سر حد ایران رود ارس تعیین شد. یک نفر روسی به یک مسافری که از طهران عبور میکرد گفت که ما منتظریم یک اشاره از امپراطور (روسیه) بشود تا ایران را ضمیمه روسیه بکنیم...

محمد شاه که از سنه ۱۲۴۹ تا ۱۲۶۴ در ایران سطلنت کرد گاهی به صاحب منصبان روس و گاهی به صاحب منصبان انگلیس امتیاز کارها را داده و تملق مینمود. وقتی که با تشویق روسها بنای محاصره هرات را گذاشت، به طرفداری کامران میرزا سلطان هرات انگلیسها در خلیج فارس شروع به جنگ کردند و قشون ایران مجبورا عقب کشید. چند سال بعد محمد شاه با انگلیسها اظهار کمال دوستی کرد، و روسها در عوض عشق آباد را متصرف شدند و مالکیت جنوب شرقی دریای مازندران بدست آنها افتاد. در عهدنامه تغلیس محمد شاه و وزیرش حاج میرزا آقاسی قرار دادند که در رشت و استراباد قلعه بندی نکنند و قشون نگاه ندارند، و حاجی میرزا آقاسی آب دریا را شور و غیرمفید به حال مملکت دانسته بکلی از دریای مازندران چشم پوشید و آنرا به روسها واگذاشت.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۴ قمری در ۱۷ سالگی به تخت سلطنت برقرار گردید. اغتشاش های خراسان و اصفهان و غیره یسه نیروی تدبیر وزیر نظام میرزا تقی خان انتظام یافت. مالیه دولت که در زمان محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی به تحلیل رفته بود تعدیل شد. در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه جنگ کریمه سبب نقض مابین ایران و انگلستان گردید. مدت ها ایران و عثمانی دشمن بودند. فتح روسیه مانع شد که ایران مداخله در جنگ کند. کوکب اقبال ایرانیان آنوقت طالع شد که امیرکبیر به مسند صدارت نایل گردید. آن مرد بزرگ دریافت که سیل ترقی اروپائیان را باید در ایران دایر و شایع ساخت. در ترویج امتعه و صنایع داخله جهدی وافر نمود. روزنامه جات که تا آنوقت در ایران مرسوم نبود در طهران و تبریز دایر ساخت. تأسیس

دارالفنون، خواستن معلمین از فرنگ، آوردن فابریک چلواربافی و قندریزی، فرستادن پنجاه نفر از ایرانیان به فرنگستان برای تحصیل علوم و صنایع جدید، و غیره. اما افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. بواسطه ترسی که از او در دل شاه حادث شده بود پس از معزولی در شهر کاشان کشته شد و خیالات عالیه او با خود او به خاک نیستی مدفون گردید. دولت ایران نه تنها از تأسیسات او فایده نبرد، بلکه ضرر و خسارت فوق العاده نیز متحمل شد. کارخانجات پوسید و شکست امته داخله رو به تنزل گذاشت که امروزه هیچ از خود نداند و تمام مایحتاج آنها باید از خارجه بیاید. دارالفنون معطل و مهمل مساند و تحصیل صحیح از او اخذ نشد. شاگردان فارغ التحصیل که از فرنگ برگشتند یا بیکار ماندند یا در غیر رشته تحصیلی خود به خدمت نایل گردیدند. میتوان گفت که روز بدبختی دولت و ملت ایران از کشته شدن امیرکبیر حتمی الوقوع شد، زیرا بر اثر استغراق در شهوت و کامرانی ناصرالدین شاه با اینکه پولیتیک همسایگان را بخوبی واقف بود و ترقیات آنرا حساً دریافت کرده بود ابدأ در صدد ترقی دولت و ملت ایران برنیامد، و مانند کسی که به عاریت در این ملک سلطنت نماید بجز کامرانی و هواپرستی اندیشه دیگر نداشت و به اصلاح حال ملک و مملکت بهیچوجه نپرداخت و اثر خیری در مملکت باقی نگذاشت. به غلط و کزاف به استبداد سلطنت از خود مجسمه ای بیادگار گذاشت که پس از بیداری ایرانیان مجسمه لعنت خواهد شد.

از سنه ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۷ انگلیسها با قدرت پول در ایران پیشی گرفتند. امتیاز خطوط تلگرافی به آنها عطا شد. اذن ساختن راه آهن را برای هفتاد سال، تلگرافات را برای بیست و پنج سال و کشف جنگلات و معدنیات و ساختن قناتات را برای پنجاه سال به بارون دو رویترا انگلیسی سپردند که با این تفصیل مالک تمام تمولات ایران شد... در ۱۳۰۷ روسها در یک عهدنامه مخفی امتیاز ساختن یک راه آهن از عشق آباد به کاشان را از شاه گرفتند. در ۱۳۰۸ از شاه تعهد گرفتند که پیش از ده سال دیگر در ایران راه آهن ساخته نشود. یک

ژنرال و دو صاحب منصب روسی به خدمت ایران داخل شده فوج قزاق را تشکیل دادند که شامل ۱۲۰۰ سواره و ۸۰۰ پیاده و یک دستگاه توپخانه است و اختیار آن واقعاً در دست سفارت روس است. در سنه ۱۳۰۷ بارون دو رویتر اداره بانک شاهنشاهی را با حق مطلق چاپ کردن اسکناس و کشف معدن های آهن و مس و غیره گرفت، ولی ایسن بانک به ایران خدمت مهمی نکرد، زیرا که در مقابل آن، روسیه نیز بانک استقراضی دایر ساخت و با ریختن پولی در میان دست و پهای کسبه و تجار تمام اصناف را عامل مضاربه کار خود قرار داده و یک سره منافع تجارتی ایران سخت گردید. دادن امتیاز رژی تنباکو به انجمنی تحت ریاست یک انگلیسی سبب اغتشاشات پولیتیکی و مذهبی سخت گردید. محض اینکه دوباره اداره گمرکات را شاه از انگلیسها بخرد، مجبور شد که از بانک شاهنشاهی مبلغ نیم میلیون لیره استرلینگ قرض کند و گمرکات خلیج فارس در سمت جنوب ایران را در عوض به انگلیسها گرو دادند. در سنه ۱۳۱۲ از ۱۲۰,۰۰۰ لیره مال التجاره که از خارجه در ایران داخل میشد، ۹۲,۰۰۰ لیره آن نفع انگلیسها بود.

در تمام سلطنت ناصرالدین شاه مابین بهشت و جهنم معطل ماند. همیشه مردد بود اگر به انگلیسها چیزی بخشیده مجبور بود به روسها جریمه بدهد و اگر روسها را راضی میکرد به انگلیسها خسارت میداد. یک روز میکرد و یکروز استعفا میخواست... اگر مال التجاره انگلیسها در ایالاتی که در سمت خلیج فارس واقعند میرسد روسها در آذربایجان، خراسان، گیلان و شهرهایی که در سمت دریای مسازندران واقعند تجارت میکنند. در سنه ۱۳۱۶ قمری از جهت بی پولی خزانه، تجملات و جواهرات دولت به توسط یکی از اشخاص خانواده سلطنت بفروش رسید، کاسه بشقاب فیروزه منحصر دولت ایران زینت موزه لندن گردید. صندلی های طلا و بعضی جواهرات بر سرمایه بانک های خارجه افزوده پرده از روی کار دولت ایران برداشته شد.

در سنه ۱۳۱۸ بانک روس مبلغ ۲۲ میلیون و نیم منات با نفع صدی پنج به ایران قرض داد و گرو تمام گمرکات ایران را به جز

گمرکات خلیج فارس مالک شد. شاه به روسیه تعهد کرده است که از این پول تمام قروضی را که از خارجه و خصوصاً انگلیس دارد بدهد و بدون اذن بانک روس قرض دیگری نکند. در سنه ۱۳۱۹ باز قرض روسیه تجدید شد و ده میلیون منات بر قرض سابق افزوده شد. این پولها چه شد؟ که آنها را پس خواهد داد؟ مقداریش به دارائی وزرا افزوده شد. مقداریش خرج سفرهای اروپا اعلیحضرت شد، ولی دینساری از آن صرف مصارف مملکت چنانچه در روزنامه رسمی ایران اطلاع و اعلان شده بود نگردید. مملکت رهین این پول ماند، با وجود این باز مخلوق ایران اختیار خود را بدست شاه بی اقتدار داده اند، و چند نفر حریص هواپرست و وطنفروش خون مردم را میخورند و بعسد در خارجه مشغول تعیش میشوند. یک شاه بی اقتدار و بی اختیار که همیشه گوشش به حرف نوکرها است چه میتواند بکند؟ در همه جا بی نظمی زیاد دیده شده، در ولایات مقصد همیشه قتل و غارت است.

مردم همه بی سواد و از ترقیات جدید و اوضاع داخله و خارجه بی خبر، دولت و رؤسای ایالات مانع از رشد فکری و بیداری آنها، روزنامه جاتی که دارند تمام دروغگو و متملق و اسباب بازیچه اند. اگر روزنامه وطن پرستی هم باشد مردم فقیر سواد خواندن یا قوه خریداریش را ندارند. تاکنون کسی هم که جرئت آنکه راست مطلب را بگوید و به آنها حالی نماید و به راه خیر هدایتشان کند داشته باشد پیدا نشده است. مدرسه و تربیت و تعلیم صحیح هم در ایران معلوم است.

علما هر یک، یک رأی مخصوص خود دارند و همگی رأی خود را مستند شریعت و عامه مردم را مکلف به اطاعت خود میدانند. یکی رأی میدهد که پرلمان حلال و واجب است، دیگری بر ضد آن رأی میدهد که حرام است. باید اجتناب نمود. بیچاره مملکت ایران در میان دو دولت قوی پنجه و اختلاف علما، مستأصل مانده و لگدکوب سمند استبداد و استقلال وزراء، جاه طلب و حکام زورگسو گردیده و از وضع قانون صحیح در مملکت مضایقه دارند. رؤسای روحانی هم که علمای مملکت و معلمین ملتند به جای آنکه علم به حقوق به مردم

بیاموزانند و مردم را تربیت نمایند و متحد و متفق کنند القای نفاق و کلمه اختلاف میکنند. اگر برحسب اتفاق کسی پیدا بشود و دو کلمه ای از اصلاح حال بر زبان براند او را طرد و تکفیر می نمایند».

دوران پهلوی و جمهوری اسلامی

تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی ایران، پس از پایان دوران قاجاریه، دوران پهلوی و بدنبال آن دوران جمهوری اسلامی ولایت فقیه را نیز شامل میشود که قبلاً یک کتاب من بنام «جنایت و مکافات» بطور کامل به بخش نخستین و یک فصل مبسوط از کتاب «تولد دیگر» باضافه فصول مختلفی از کتابهای «توضیح المسائل» و «ایران در چهارراه سرنوشت» من به بخش دوم این دو دوران اختصاص یافته اند، و برای احتراز از افزایش باز هم بیشتر حجم کتاب حاضر نیازی به تخصیص فصولی تازه بدین سالها در اینجا نمی بینم. خوانندگان علاقمند من در این دو مورد تا آنجا که به ارزیابی های شخص من مربوط میشود، خواهند توانست بدین منابع مراجعه کنند.

**کارنامه ۱۴۰۰ ساله بیضه داران دین
در ایران مسلمان**

از صعصعة بن صوحان تا سید علی خامنه ای

(۱۱-۱۴۰۹ هجری)

وقتی که کلیم کاشانی در ۳۵۰ سال پیش از این با شگفتی پرسید که:

کس ز هفتاد و دو ملت این معما حل نکرد

کاینهمه مذهب چرا در دین یک پیغمبر است؟

یا واقعاً نمیدانست و یا میدانست و جرئت آنرا که در عصر تام الاختیاری بیضه داران شرع و برندگی شمشیر قزلباشان بدین پرسش پاسخی دهد نداشت، که کلید حل این معما در بطن خود این دینی بسود که بنام «دین یک پیغمبر»، ولی با واقعیت یک امپریالیسم چماق‌دار برای ملت ایران آورده شد، زیرا در آشفته بازاری که این چماق‌داری بدنبال خود آورد، در ایران هزار پارچه ای که در هر گوشه آن قداره بندی به قانون شمشیر و چماق کوس لمن الملکی میزد، برای بسیاری از مقامجویانی که دیر آمده بودند و میخواستند زود بروند مطمئن‌ترین راه برای اینکه هم به نان و آب و مرجعیتی برسند و هم سر خودشان را همچنان بر گردن نگاه دارند این بود که فرقه دینی تازه ای را علم کنند تا جمعی بدان روی آورند و در پشت منبرش سینه زنند، همان منطقی که در عصر پیشرفته خود ما نیز، در پیشرفته ترین کشور جهان، هر روز فرقه های تازه ای را چون قارچ از زمین میرویانند تا فرقه آفرینان را به نام آن عیسی مسیح که در همه عمرش با دینسار و درمی سر و کار نداشت، از دلارهایی بادآورده با ارقامی میلیونی، برخوردار سازد.

با اینهمه هنوز هم در این سودای فریب، شمار فرقه های مذهبی دنیای نو (که به تعبیر استاندال نویسنده نکته سنج قرن نوزدهم فرانسه برداشتهای دین مدارانه آنها مختلف است ولی خدای همه دلار نام دارد) به پای شمار آن فرقه هایی نمیرسد که در دو قرن اول اسلامی در سرزمین ایران مانند قارچ از زمین رویدند، و مثل همه فرقه هایی از این نوع، چون حرفی منطقی برای گفتن نداشتند بیشتر و بیشتر به بی منطقی روی آوردند، و سیری کلی در این بی منطقی ها فراتر از هر چیز نشان از فقر فراگیر اخلاقی و فقدان کامل صداقت در نزد جمع دست پروردگان آن اسلامی دارد که از همان آغاز بجای دینداری دکانداری دین را بهمراه آورد.

فرقه ها در اسلام

فهرستی از مهمترین فرقه های اسلامی را به ترتیب تقدم الفبائی اسامی آنها چنین میتوان آورد:

اباضیه، ابتریه، ابرقیه، ابوسعیدیه، اتحادیه، اثنی عشریه، احمدیه، اداریسیه، ازارقه، اسحاقیه، اشعریه، اسماعیلیه، اصحاب الانتظار، اصحاب الزیغ، اصحاب الصحیفه، اصحاب الحدیث، اخطسیه، امامیه، امریه، اهل ایمان، اهل حق، اهلیه، بابکیه، باطنیسه، باقریه، بتریه، بدعیه، برقعیه، بزغیه، بسیلمه، بقلیه، بکتاشیه، بلالیه، بنانیه، بومسیلمه، بسره، بیانیسه، بیض الثیاب، بیهعه، تعالیه، تعلیمیه، تناسخیه، ثومنیه، ثویانیه، ثوریه، جاحظیه، جارودیه، جبریه، جریریه، جعفریه، جلالیه، جنابیه، جناحیه، جوالقیه، حارثیه، حازمیه، حرابه، حرابیه، حسنیه، حسینیه، حلولیه، حمزیه، حمیریسه، حنبلیه، حنیفه، حیانیه، حیدریه، خرمیه، خشبیه، خطابیه، خلطیه، خلفیه، خنفریه، خوارج، داودیه، دروزیه، دوکینیه، ذکیریسه، ذمامیه، ذمیه، رافضه، راوندیه، رجعیه، رزاقیه، رزامیه، رشیدیه، رضویه، رفاعیه، زراریه، زیادیه، زیدیه، سابه، سسبعیه، سرخونیه، سرخابیه، سلفیه، سلمانیه، سلیمانیه، سمکیه، سمیطیه، سنبادیه، سهروردیه، سیابیه، شاذلیه، شافعیه، شریعیه، شریکیه، شعیبیه، شلمغانیه، شیبانیه، شیخیه، شیطانیه، صاندیسه، صالحیه، صبائیه، صدقیه، صراریه، صفائیه، صفریه، صلتیه، طیاریه، طیفوریه، ظاهریه، عابدیه، عباسیه، عبیدالهی، عبیدیه، عجارده، عجازیه، عجلیه، عروسیه، عشاقیه، علیاویه، علی اللهیه، عملیه، عمیره، عینیه، غالیه، غرابیه، غسانیه، غمامیه، غیائیه، فاطمیه، قطحیه، قائمیه، قادریه، قاعدیه، قاسمیه، قدریه، قرمطیه، قطعیه، کاملیه، کرامیه، کریه، کسفی، کودیه، کیالیه، کیرویه، کیسانیه، لاعنیه، مبارکیه، مبیضه، مجبره، مجسمه، محمره، مختاریه، مرثیه، مستعلویه، مشبهه، معتزله، مقنعیه، مولویه، مهدویه، میمونیه، ناصریه، نجاریه، نجدیه، نزاریه، نعمت اللهیه، نعیمی، نقشبندیه، وحدیه، هاشمیه، هشامیه، یزیدیه،

به تذکر سعید نفیسی «در هیچ دوره دیگری از تاریخ جهان و در هیچ مذهب دیگری به اندازه ۲۵۰ ساله اول دوره اسلامی در سراسر قلمرو اسلام مخصوصاً در ایران طریقه ها و مسلک های گوناگون دیده نمیشود»^۱.

کثرت شمار فقهای این فرقه ها را از اینجا میتوان قیاس گرفت که به تصریح محمد نسوی مورخ معروف، تنها در کنف اداره امام برهان الدین محمد معروف به صدر جهان در بخارا، ۶,۰۰۰ فقیه بسر میبردند.^۲

«مشاجرات ائمه و علمای فرق مختلف مذہب همواره مایه تحریک عوام الناس و برافروختن نائره تعصب در آنان میشد و کار مشاجره را به مجادله و تخریب محلات و سوزاندن کتابخانه ها میکشاند، و این سفیهان حتی در مصائب سخت مانند حمله غزان و هجوم مغولان نیز دست از این سفاقتها برنمیداشتند، چنانکه بعد از غارت و کشتار قوم غز در نیشابور، چون غزان برفتند مردم شهر به سبب عنادهای قدیمه مذہبی هر شب فرقه ای از محله ای برمیخاستند و آتش در محلت مخالفان میزدند تا خرابی ها که از غزان مانده بود اطلال شد و قحط و وبا بدان پیوست و هر که از تیغ غز جسته بود از نیاز و وبا و قحط ببرد»^۳.

پیروان فرق مختلف تسنن با یکدیگر و پیروان فرقه های مختلف شیعه نیز با یکدیگر همین دشمنی ها و مناقشات لفظی و عملی و آزارها و کشتارها را ابراز میداشتند و در عین حال همه آنها با خوارج دشمن بودند و آنها را کافر و واجب‌القتل میشمردند و تسازه خود فرقه های مختلف خوارج همدیگر را مهدورالدم و کافر میدانستند. به زعم هر فرقه از فرقه های فزون از شمار اسلامی، همه عالم اسلام پر از

۱ - تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، ص ۱۹۵

۲ - سیره جلال الدین منکبرتی. نقل از حواشی محمد قزوینی بر چهار مقاله نظامی عروضی، ص ۱۱۹

۳ - خلاصه شده از راحة الصدور، ص ۱۸۲

بدمذهبان و بددینان و کافران و ملحدانی بود که نه تنها آزار و قتل خود آنان بلکه زنان و فرزندانشان هم موجب سعادت دنیوی میشد و هم به گفته یکی از فقهای بزرگ عصر «فلاح اخروی و تملک حور و قصور در خلد برین» را بدنبال میآورد^۱.

«در نیشابور بین شیعه و کرامیه نزاع بود و در طوس بین فقها و صوفیه، در سیستان بین سمکیه و صدقیه، در سرخس میان عروسسیه و اهلیه، در هرات میان عملیه و کرامیه و در مسرو میان مدنیسن و سوق العتیق، و همچنین بود در نسا و ابیورد و بلخ و ری و قزوین، و این همه از سمت اعراب سرچشمه میگرفت و ایرانیان وابسته به قبایل عرب که از قدیم الایام به عصبیت خو گرفته بودند. در قرن دوم در نقاط مختلف ایران مخصوصاً در خراسان دشمنی و اختلاف بروز کرده بود و عصبیت میان دسته هایی از ایرانیان که در این بلاد بسر میبردند نیز از همانجا نشأت میگرفت»^۲.

«بدان که این قوم هفت فرقت باشند: فرقت اول داودیسان که اصحاب بوسلیمان داودبن علی اصفهانی اند و آنانرا ظاهریه یا ظواهریه نیز خوانند. دوم اصحاب بوحنیفه، و ایشان خود در اعتقاد پنج فرقت باشند: اول معتزله، دوم نجاری، سوم کرامی، چهارم مرجئی، پنجم جبری. اهل خوارزم در فروع حنفی باشند و در اصول معتزلی، و بخاریان و رستاق کاشان حنفی باشند، بر طریق نجاری، و بعضی از کرامیان خراسان حنفی باشند و کل ماوراء النهر و فرغانه و بلاد ترک جبری باشند. و اما اصحاب مالک در اعتقاد پنج فرقت باشند: اول خوارج و مرکز ایشان در مغرب زمین باشد مثل تاهرت علیا و تاهرت سفلی، و دوم معتزله باشند و سوم مشبهه باشند، و چهارم مالکیان باشند که ایشان را سالمیان نیز خوانند، و پنجم اشعریان باشند، و هر یک فرقت از این پنج فرقت آن دیگران را که به خلاف ایشان باشند کافر گویند. اما اصحاب شافعی شش فرقت باشند: فرقت اول اصحاب

۱ - دکتر ذبیح اله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۲۳۳

۲ - همانجا، ص ۲۳۴

شافعی مشبهی که در تشبیه غلو کنند، مثل اهل همدان و بروجرد و اصفهان و یزد و هرات و سلماس و شیراز و غیر آن؛ فرقت دوم که خود را سلفی خوانند به تشبیه نزدیکند الا آنکه غلو نکنند؛ فرقت سوم خوارج باشند و جمله خوارج اسفراین و بصره و عمان کرابیسی باشند که نام دیگر این فرقت است؛ فرقت چهارم از اصحاب شافعی معتزلی باشند و رؤسای ایشان ماوردی و راغب اصفهانی اند. و در زمان ما ناحیتی است در خوزستان که آنرا مفردات خوانند و مردم آن جمله معتزلی باشند و شافعی، و در قدیم اهل ارجان از بلاد پارس جمله معتزلی بودند و شافعی مذهب و نیز اهل پسا (فسا)، و هنوز در ایسن زمان در شیراز کاروانسرای است خراب که وقف عدلیسان پسا بوده است؛ فرقت پنجم از اصحاب شافعی اشعری باشند؛ فرقت ششم از اصحاب شافعی یزیدی که ایشان هم مشبهی اند و هم خارجی، و یزید را خلیفه پنجم خوانند و چون از این جماعت تفسیر طلبی و پرسی که این خلفا کدامند گویند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید، و از شهر زور تا بلاد شام هر گروهی که باشند این اعتقاد را دارند، الا آنکه لشکر شام روز آدینه در خطبه در شهرها نام علی را بدنبال نام ابوبکر و عمر و عثمان یاد کنند و خواص و فقهای ایشان پیش مخالفانشان اظهار نکنند که یزید را خلیفه پنجم دانند. اما احمد حنبل و اصحاب وی یک فرقت بیش نباشند و جمله مشبهه و مجسمه و یزیدی و خارجی باشند. اما اصحاب ثوری و اسحاق راهویه جمله مشبهی باشند»^۱.

«اما دهریه و طبایعیه و بواطنه و تناسخیه و نصیریّه خارجند از هفتاد و سه گروه به فتوای درست. و نجاریه و کرامیه و اسحاقیه و غیر ایشان خود را بوحنیفی خوانند، و مجسبره و اشاعره و کلاییه و جهمیه و مجسمه و ضابله و مالکیه خود را شافعی خوانند، پس هر طایفه را از این طوایف به ولایتی و زمینی و بقعه ای غلبه ای هست،

۱ - تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، نوشته مرتضی بن داعی بن قاسم حسنی رازی، ویراستاری عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۲

چنانکه از نیشابور تا اوژکند و سمرقند و غزنین و ماوراء النهر همه حنفی مذهب باشند و به خوارزم معتزلان عدلی مذهب باشند، و به بلاد آذربایجان تا به دروازه روم و همدان و اصفهان و ساوه و قزوین و مانند آن شافعی مذهب باشند، و بهری از آنان نیز اشعری، و بهری کلابی و بهری حنبلی و بهری مشبهی. و در لرستان و دیار خوزستان و گریایگان (گلپایگان) و بروگرد (بروجرد) و نهاوند و حدود آن اغلب مجسمه و مشبهه باشند. و بر اینگونه که بیان کرده شد به هر ولایتی طایفه ای غلبه دارند و سکه بنام خویش زنند و خطبه و احکام و فتاوی بر مذهب خویش کنند و در هر ناحیتی غیرایشان زیون باشند: به آذربایجان (آذربایجان) تیغ و قلم بدست شافعی مذهبان باشد و شیعه زیون باشند، و به مازندران تیغ و قلم بدست شیعیان باشد و شافعیان زیون باشند، و اگر در ولایت خوزستان و لرستان و بروگرد مشبهه تیغ و قلم داشته باشند و حنفیان کوتاه دست و زیون باشند، در همه بلاد خراسان مشبهه و مجبره زیون و بی محل باشند، و اگر به ساوه به مذهب شافعی حکم کنند به ری به مذهب بوحنیفه فتوی کنند، و به قم و کاشان به مذهب باقر و صادق علیه السلام، و قاضی در آنها علوی یا شیعی باشد»^۱.

«در سال ۷۰۷ هـ صدر جهان بخارایی که ریاست حنفیان را داشت بدرگاه اولجایتو آمده بود. جماعت حنفیان شکایت قاضی القضاة را بدو بردند. او نیز روز جمعه سسئوالاتی در حضور سلطان از قاضی در باره نکاح کرد و دو طرف شروع به عرض فضایح مذاهب هر یک کردند و رسواییها بسیار آوردند. از آن مباحثات بی وجه سلطان و امرا و وزرا رنجیدند و زمانی خاموش مساندند و بهمديگر نگرستند. آنگاه سلطان از سر غضب از آن مجلس برخاست و به وثاق رفت و با دیگر امرا گفت که این چه کار بود که ما کردیم و یاسای چنگیزخان را بگذاشتیم و به دین عرب روی آوردیم که این

۱ - ذبیح اله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، نقل از یک رساله قرن چهارم هجری، ج ۳، ص ۲۳۶